

نرگس‌ها

جفری دیورانت

ابوالفضل حُرّی

تنها چونان ابری سرگردان بودم
که بر فراز دره‌ها و تپه‌ها شناور است.
وقتی به ناگاه شماری، نه، افواجی
از نرگس‌های زرد طلایی را
در زیر درختان، نزدیک دریاچه دیدم
که در نسیمی ملایم می‌جنبیدند و می‌رقصیدند
به سان ستارگانی که مدام می‌درخشند
و چشمک زن کهکشان راه شیری‌اند
در پهنه‌ای لایتناهی، در امتداد حاشیه خلیج صف بسته
بودند
در یک نظر دهها هزار از آنها را دیدم
که در رقصی شادمانه سرهایشان را تکان می‌دادند.
در جوارشان امواج نیز می‌رقصیدند، اما نرگس‌ها
شورانگیزتر از امواج شفاف در رقص بودند.
و در فضایی چنین طرب‌انگیز، شاعر چاره‌ای جز
شادمانی ندارد.
با تحیر خیره و خیره‌تر شدم، اما کمتر به این اندیشیدم.
که آن صحنه چه سرمایه‌ای برای من به ارمغان آورده
بود.

بسیاری از اوقات که متفکر و سست

بر صندلی لم داده‌ام

نرگس‌ها در برابر چشم درونی‌ام که منبع شادمانی

در لحظات تنهایی است، آغاز به پرتو افشانی می‌کنند

و سپس قلبم، لبریز از شادمانی و سرور

با نرگس‌های زرد به رقص درمی‌آید.

(نرگس‌ها سرودهٔ ویلیام وردزورث)



ویلیام وردزورث^۱ شعر «نرگس‌ها»^۲ را سنگ محک و معیار درک آثارش می‌داند. دروتی وردزورث (خواهر شاعر) درباره منبع سرایش این شعر می‌نویسد: «در جنگل پشت پارک گوپارو^۳ دسته‌ای از نرگس‌های زرد را در امتداد ساحل مشاهده کردیم. ابتدا تصور کردیم که نرگس‌ها در کنار شن‌های ساحل دریا مجموعه کوچکی هستند که ناگهان پیدا شده‌اند؛ اما پیشتر که رفتیم، با مجموعه‌ای عظیم‌تر از آنها روبه‌رو شدیم، و در نهایت زیر شاخه بزرگ درختی، خیل عظیمی از آنها را در امتداد ساحل، نزدیک پیچ جاده‌ای دیدیم. تا آن زمان هرگز نرگس‌ها را آنقدر زیبا ندیده بودم. نرگس‌ها در اطراف و بین سنگ‌های خزه بسته رشد کرده بودند. بعضی از آنها سرهایشان را مانند تکیه گاهی بر سنگ‌ها گذاشته بودند و بقیه در حال جنبش و رقص بودند، گویی باد در آنها می‌وزید و نرگس‌ها با باد می‌خندیدند... نرگس‌ها بسیار مسرور، رخشان و متغیر به نظر می‌رسیدند. اینجا و هر جا که پیچی بود شماری از نرگس‌های جدا افتاده از هم وجود داشت، اما نه آن جداافتادگی که سادگی، نظم و زندگی گل‌های جاده را مختل کند.»

شرح دروتی البته چیزی بیش از یک توصیف عینی نیست اما وی با استفاده از استعاره‌های خنده و رقص به توصیف خود حس زندگی بخشیده است و سرانجام خاطر نشان می‌کند که جداافتادگی و تنهایی نرگس‌ها، سادگی اتحاد و زندگی آنها را در جاده مختل نمی‌سازد. توضیحات دروتی را باید بسیار جامع‌تر از یادداشت‌های خود وردزورث قلمداد کرد. دروتی به یکپارچگی و اتحاد نظر داشته و می‌گوید که بعضی از گل‌ها با امواج باد به حرکت درمی‌آمدند؛ او همچنین به تکروری بعضی از گل‌ها نیز اشاره می‌کند، اما وردزورث به این چند مورد اصلاً عنایت نکرده است، بلکه با غفلت از تکروری و جداافتادگی گل‌ها، همه آنها را در حال رقص در باد توصیف می‌کند.

اما به نظر می‌آید که شعر می‌خواهد چیزی ورای توضیحات دروتی بیان کند، اکنون اگر فرض کنیم که شعر درباره تجارب شاعر و صحنه‌های واقعی نیست، پس به راستی درباره چه می‌تواند باشد؟ بند آغازین شعر، شروع تنهایی شاعر است: تنها چونان ابری سرگردان بودم ابری که بر فراز دره‌ها و تپه‌ها شناور است.

در این بند شاعر تنهاست، در حالی که نرگس‌ها باهمند. شاعر سرگردان و آواره است، اما نرگس‌ها زیر درختان و کنار ساحل مقام دارند و نیک می‌دانیم که نزدیک ساحل بهترین موقعیت برای ادامه زندگی نرگس‌هاست. نکته جالب همین است و نرگس‌ها به‌طور اتفاقی نزدیک ساحل نیروییده‌اند. در صورتی که شاعر، مانند ابری که نه مکانی دارد نه شکلی خاص، سرگردان و آواره دره‌ها و تپه‌هاست. درونمایه اصلی این بند شرح عقیده وردزورث درباره هویت انسان است، انسانی که از جایگاه و مبدأ اصلی خود به دور مانده است. خوشحالی نرگس‌ها به سبب تعلق به مکان و زمانی مشخص است، در حالی که شاعر به نقطه خاصی تعلق ندارد و همین نکته است که به بند مذکور قدرت شاعرانه‌ای بخشیده است.

این نکته که نرگس‌ها جزئی از یک نظم بزرگ و جهانی هستند که انسان از آن دور افتاده، در دو مصراع بعدی - که به نظر تکراری هم می‌آیند - تبلور بیشتری می‌یابد:

وقتی به ناگاه شماری، نه، افواجی
از نرگس‌های زرد طلایی را... دیدم

تبدیل «شماری»^۴ که نامنظم است، به «افواج»^۵ که دارای نظم و ترتیبند، حرکت ذهنی شاعر را بیان می‌کند؛ حرکتی که نرگس‌ها را نه تعدادی نامنظم، بلکه مانند یک دسته منظم تصور می‌کند که در نزدیک ساحل دریا رشد کرده‌اند. این نظم البته نظم و ترتیب یک گروه نظامی نیست، که هماهنگی مکانیکی و از پیش تعیین

شده از ملزومات آن است. تبدیل و تغییر مشابهی در دو مصراع نهایی، همین بند مشاهده می‌شود: جایی که جنب و جوش به حرکات موزون رقص تبدیل می‌شود. جنب و جوش تداعی کننده حرکات بی‌هدف، بی‌جهت و همچنین زندگی خصوصی هر یک از گل‌های نرگس است، گویی هر کدام پروانه‌ای شده‌اند. اما وقتی این جنب و جوش به رقص تبدیل می‌شود، حرکات نیز موزون، هدف‌دار و با معنی می‌گردد. اگر چه هر گلی زندگی و حرکت منحصر به فرد خود را داراست، همگی جزئی از حرکات منظم و موزون رقص هستند که با یکدیگر به امواج نسیم پاسخ داده و با آن می‌رقصند. بنابراین، مهم‌ترین احساس شاعرانه‌ای که بند اول بیان می‌کند، تضاد بین بی‌ریشگی، بی‌هویتی و سرگردانی انسان و زندگی منظم نرگس‌هایی است که هماهنگی مسرت‌بخشی با محیطشان دارند. صفت «طلایی» (توصیفی که به شعر غنای بسیار می‌بخشد) نرگس‌ها را به چنان درجه و مرتبه‌ای از روشنی و شکوه درخور و شایسته آنها می‌رساند که نمادی از زندگی جمعی و خودآگاه می‌شوند.

اما مرتبه دیگری از تفکر هم هست که باید مورد توجه قرار گیرد. وردزورث می‌گوید شعر «نرگس‌ها» درباره توانایی قوه تخیل است، پس در اینجا می‌کوشیم که این توانایی را در عمل نشان دهیم. شاعر آواره و به تنهایی ابری است که در همه جا شناور است. این موارد ادراکات استخدای ذهن هستند. که هنوز رنگ و بو و نمود تجربی خیال را به خود نگرفته‌اند. پس نرگس‌ها در نگاه اول شماری نامنظم به نظر می‌آیند. اما از آنجا که ذهن فعال و پویاست، سعی در برقراری رابطه‌ای منظم بین آن خیل پریشان می‌کند. بنابراین ذهن کلمه «فوج» را که مبین عظمت، شکوه و هماهنگی یک گروه نظامی است، جایگزین «شماری» می‌کند.

افزون بر این، توانایی قوه تخیل را هنگام جانشینی حرکات موزون «رقص» به جای «جنب و جوش» نیز

شاهد هستیم. جنب و جوش با فعالیت سریع ذهن، که جزئی از یک نظم بزرگتر است، ارتباط پیدا می‌کند، اما کمی بعد ذهن آن را به حرکات موزون بدل می‌نماید، چرا که شعر وردزورث درباره بیداری و پویایی خیال، بعد از یک دوره سکوت است و ما نه فقط از وصف تخیلی نرگس‌ها، بلکه از درجه کارکرد ذهن شاعر هم آگاه می‌شویم. این وصف، هم با شرح تخیلی نرگس‌ها و هم با فیضان بی‌اختیار احساساتی نیرومند که به هنگام آرامش پدید آمده باشند، ارتباط پیدا می‌کند و همچنین رخوت شاعر در بند آخر را به عملی پویا، شاد و آمیخته به مسرت بدل می‌نماید.

هماهنگی نرگس‌های زردی که در بند اول حاصل خاکی خوب در مکانی مناسب (نزدیک ساحل) بود در بند دوم با نظمی والاتر و جهانی ربط پیدا می‌کند:

به سان ستارگان که مدام می‌درخشند

و چشمک زن کهکشان راه شیری‌اند

در پهنه‌ای لایتناهی در امتداد حاشیه خلیج صف‌بسته بودند
در یک نظر دهها هزار از آنها را دیدم

که در رقص شادمانه سرهایشان را تکان می‌دادند

فراخوانی ستاره‌ها احساسی و رای یک تشبیه ساده تصویری را به ذهن متبادر می‌کند. در حقیقت نرگس‌ها زیاد هم به ستارگان شبیه نیستند و یافتن وجوه مشترک بین آنها امری دشوار و حتی غیرممکن است. در اینجا چنین قصدی هم دنبال نمی‌شود. منظور فقط بیان ارتباط نظم و ترتیب نظامی وار نرگس‌ها با دایره بزرگتر و مرتبه والاتر (کهکشان راه شیری) است، در حالی که کهکشان در این سلسله مراتب، بسیار تکامل یافته‌تر از افواج منظم است.

نرگس‌ها، هرچند جزئی از این نظم بزرگ‌ترند، هریک زندگی منحصر به فردی دارند که در ضمن شادی‌بخش نیز هست. «در رقص شادمانه سرهایشان را تکان می‌دادند» مبین شهامت ناخودآگاه زندگی زودگذر نرگس‌هاست که شادمانه در زیر درختان و

ستارگان زندگی می‌کنند. در عین حال، هر نرگس هنوز هم بخشی از یک دسته منظم ده‌هزارتایی است که در پهنه‌ای لایتناهی امتداد یافته است. نرگس‌ها صرفاً شادمانه زندگی نمی‌کنند بلکه در این حال با امواج باد در حال جنگ و ستیز نیز هستند. و این نکته‌ای بس حائز اهمیت برای ستایش همه جانبه شعر است.

در بندسوم، اگر مقایسه بین امواج رقصان باد و حرکات موزون نرگس‌ها ما را به کارکردی مهم رهنمون نشود، امری زاید و اضافی است. گل‌هایی که در باد برخاسته از دریا به حرکت در می‌آیند، جنبششان تنها به خاطر تشکر و قدردانی از باد نیست، بلکه نرگس‌ها در باد و با باد می‌رقصند و درخشش آنها پاسخ شادی‌بخش به نیروی محرکشان (باد) است. مطمئناً در اینجا هم رابطه‌ای بین حالت پیشین ذهن شاعر، در زمانی که به سان ابری تنها، سرگردان، تک افتاده و ناشناس بود، و حالت ذهنی مرتبط با نرگس‌ها که همان بیدار شدن با باد زمان است، دیده می‌شود، نرگس‌هایی که صرفاً پیشاپیش باد حرکت نمی‌کنند، بلکه در آن و با آن به نحوی شکوهمند می‌رقصند.

وردزورث در یکی از نامه‌های خود، موضوع این بند را سختی و مرارت نرگس‌ها گفته است. در واقع، پاسخ نرگس‌ها به باد تبدیل این سختی و مرارت به رقص سرورانگیز است. در اینجا مقایسه رقص نرگس‌ها و امواج رقصان باد در واقع تأکیدی بر ظرافت و پیچیدگی بیشتر نرگس‌ها نسبت به امواج باد است. بنابر این توانایی نرگس‌ها در تبدیل سختی و مرارت به رقص شادمانه رهیافتی برای ذهن انسان (شاعر) در بند آخر است که همیشه قادر به استفاده از نیروهای مختلف خود برای تغییرات لازم است و مثلاً قدرت فراخوانی و تغییر رخوت را به شادمانی و سرور دارد.

بند آخر درباره زندگی پیچیده طبیعت و احساس بیگانگی انسان نسبت به آن زندگی است چیزی که وردزورث از ما می‌خواهد این است که در تنها بودنمان

نظم بزرگ جهانی را فریاد آوریم، نظمی که شامل خود ما، امواج، درختان، نرگس‌ها و ستارگان می‌شود و در این یادآوری است که برای لحظه‌ای هر چند کوتاه، بار احساس تنهایی را بر دوش خود احساس می‌کنیم.

در دو مصرع اول بند آخر موقعیت کسالت‌بار و تنهایی انسان روزمره به خوبی بیان شده است: «بسیاری از اوقات که متفکر و سست بر صندلی لم داده‌ام...»

و ذهن این حالت را چنین تغییر می‌دهد: «[نرگس‌ها] در برابر چشم درونی‌ام که منبع شادمانی در لحظات تنهایی است، آغاز به پرتوافشانی می‌کنند.

این چشم درونی (بصیرت) همان‌طور که «کالریج» باور دارد، صرفاً به یادآوری نمی‌پردازد، بلکه موجودی خیالی است که در اینجا با یادآوری نرگس‌ها بیدار می‌شود. بدین سان تصویری از نظم جهانی ایجاد می‌شود که نرگس‌ها در آن و به عنوان جزئی از آن، قلب شاعر را لبریز از شادمانی و سرور کرده و با رقص خویش او را جزئی از خود می‌کنند. این همان نکته‌ای است که ظاهر اغراق‌آمیز شعر سعی در بیان آن دارد؛ یعنی چگونگی تغییر تنهایی محض به تنهایی فعال و با نشاط به واسطه قدرت اندیشه، و تخیل بیدار و هوشیار است که سبب تفاوت بین تنهایی محض و تنهایی نشاط‌آمیز می‌شود.

خلاصه کلام اینکه کشمکش بین جهان واقعی و دنیای ذهنی در شعر شاعران رمانتیک به وفور دیده می‌شود، اما نکته مهم در مورد وردزورث این است که وی چنان استادانه اشیای واقعی و حقیقی را در پوششی از تخیل قوی تصویر می‌کند که غالباً فراموش می‌کنیم که آنها را حقیقی بینداریم، او ما را وامی‌دارد تا اشیای به تخیل درآمده را اجزایی از زندگی شاعرانه وی قلمداد کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- William Wordsworth, 2- Daffodils, 3- Gowbarrow,
- 4- Crowd, 5- Hosts